

شأنها و مسؤولیتهای قرآنی حضرت خدیجه کبری

مادر حضرت کوثر علیها السلام

شب هشتم محرم ۱۴۲۴

عنوان بحث شب هشتم:

حضرت خدیجه کبری و القای قول ثقیل بر پیامبر حمت

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * يَا أَيُّهَا الْمَزْمَلُ * قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا *
نُصِفُهُ أَوْ أَنْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْزِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا * إِنَّا
سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا * إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ
قِيلًا﴾.

سوره مزمل ۱/ تا ۶.

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط به

مباحث مطرح شده در این شبها می‌توانید به پایگاه

اینترنتی

www.sadeqifard.com

مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد

زيارت حضرت على اكبر عليه السلام در نيمه رجب:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصَّدِيقُ الطَّيِّبُ، الرَّكِيُّ الْحَبِيبُ الْمُقَرَّبُ، وَابْنُ رِيحَانَةِ رَسُولِ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ شَهِيدٍ مُحْتَسِبٍ. وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. مَا أَكْرَمَ مَقَامَكَ، وَأَشْرَفَ مُنْقَلَبِكَ! أَشْهَدُ لَقَدْ شَكَرَ اللَّهُ سَعْيَكَ وَأَجَزَلَ ثَوَابَكَ، وَالْحَقَّكَ بِالذُّرْوَةِ الْعَالِيَةِ، حَيْثُ الشَّرْفُ كُلُّ الشَّرْفِ، وَفِي الْغُرْبِ السَّامِيَةِ، كَمَا مَنْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلِ، وَجَعَلَكَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ، وَظَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا. صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَرِضْوَانُهُ. فَاشْفَعْ أَيُّهَا السَّيِّدُ الظَّاهِرُ إِلَى رَبِّكَ، فِي حَظِّ الْأَثْقَالِ عَنْ ظَهْرِي، وَتَخْفِيفِهَا عَنِّي. وَارْحَمْ ذُلِّي وَخُضُوعِي لَكَ، وَلِلْسَيِّدِ أَبِيكَ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا. (ثُمَّ انْكَبَّ عَلَى الْقَبْرِ وَقُلْ): زَادَ اللَّهُ فِي شَرَفِكُمْ فِي الْآخِرَةِ، كَمَا شَرَفَكُمْ فِي الدُّنْيَا، وَأَسْعَدَكُمْ كَمَا أَسْعَدَ بِكُمْ. وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَعْلَامُ الدِّينِ، وَنُجُومُ الْعَالَمِينَ. وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ».

«سلام بر تو ای صدیق پاک! ای پاکیزه از بديها! ای دوست دار ای مقرب! و سلام بر تو ای فرزند ريحانه رسول خدا! سلام بر تو که در راه خدا و به حساب او به شهادت رسیدی و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد! به راستی که چقدر مقام تو گرامی است و محل بازگشت تو چه اندازه با شرافت است. شهادت می‌دهم که خداوند از کوششی که مبذول داشتی، قدردانی کرد و پاداشت را فراوان ساخت و تو را به آن قله‌های والامقام رساند؛ آنجا که همه شرافتها یکجا جمع است و در غرفه‌های بسی بلند جایست داد. چنانچه پیش از آن نیز بر تو منت گذارده و تو را از خاندانی قرار داده بود که خود او تمام رجس را از آنان به دور ساخته و آنان را با تطهیری کامل، مطهر ساخته بود. درودهای خدا و رحمت او و برکاتش و نیز رضوان او بر تو باد! پس شفاعت کن ای آقای بزرگوار پاکیزه به درگاه رب، تا آن که او سنگینیهای گناه را از دوش من به زیر افکند و آنها را بر من سبک سازد. و بر خواری و فروتنی من ترحم کن؛ آن خواری و فروتنی که من نسبت به تو و پدر بزرگوار تو دارم. درود خدا بر هر دوی شما باد! (پس خود را به روی قبر بیفکن و بگو): خداوند بر شرف شما در آخرت بیفزاید همان گونه که شما را در دنیا نیز شریف ساخته بود و سعادت‌مندان کند چنانچه دیگران را بوسیله شما سعادت‌مند کرد. و شهادت می‌دهم که به راستی شما نشانه‌های دین و اختران جهانیان هستید. و سلام بر شما و رحمت خدا و برکاتش بر شما باد».

سوره «مزل» و «مدثر»، دو سوره از سوره‌های مکی قرآن است که در سالهای اول رسالت علنی خاتم پیامبران بر او نازل شده است. بسیاری از علمای عامه با نقل روایتهایی بر آن بوده و هستند که این دو سوره را به عنوان اولین سوره‌هایی معرفی کنند که بر پیامبر رحمت نازل شده است. فاصله این ادعاها و واقعیت، البته بسیار زیاد است.

خدای حکیم در هر دو سوره، پس از «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، پیامبر رحمت را مورد خطاب قرار

داده است. یکی با ندای «يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ» و دیگری با ندای «يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ». این دو ندا، هر یک، یک آیه از این سوره‌ها را تشکیل داده است.

به طور طبیعی، آیات بعد از این دو آیه، باید در همین ارتباط باشد که این گونه نیز هست. در هر دو سوره، بعد از این خطابها، فرمانهایی خطاب به خاتم پیامبران صادر شده که اتصال قطعی این آیات را نشان می‌دهد اما این ارتباط، گوشه‌ای از ارتباط عظیمی است که میان آیات این دو سوره برقرار است.

آیاتی چند در ذکر ویژگیها و امتیازهای حضرت خدیجه ۲۵: ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾

در «سوره مزمل» پس از آن که خدای حکیم پیامبر رحمتش را با ندای «يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ» مورد خطاب قرار داده، با دستور: «قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا»، به او فرمان «شب زنده داری» داده است. بر اساس این فرمان، پیامبر رحمت باید بخش بزرگی از «اللیل» را به شب زنده داری بگذراند:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ * قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا * نِصْفَهُ أَوْ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا *
أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا * إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا * إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً
وَأَقْوَمُ قِيلًا * إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا * وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا﴾^۱.

«به اسم «الله» که «رحمان» است، که «رحیم» است. ای آن که «مزمل» اسم تو است! در تمام این شب خاص به جز بخش کمی از آن برخیز که این بخش کم، نیمی از شب یا مقدار کمی از آن کمتر است. یا بر آن نصف، مقداری بیفزای و قرآن را ترتیل کن آن گونه که باید. به درستی که ما به زودی «قولی ثقیل» را بر تو «لقا» می‌کنیم. الحق موجودی که «اللیل» نام اوست و در این شب ایجاد می‌شود، در نهایت سازگاری و انطباق با تو قرار دارد و از نظر قولی پر قوامترین است. به درستی که در طول آن روز، برای تو و فقط برای تو حرکتی بس طولانی در فضا است و باید که اسم رب را ذکر کنی و در راه او از همه بگری و همه رابطه‌های غیر او را قطع کنی».

«اللیل» در این آیات، می‌تواند به یک شب خاص و یا به هر شبی اشاره داشته باشد. اگر مقصود از «اللیل» یک شب خاص باشد، پیامبر رحمت باید در یک شب خاص این فرمان را اجرا کند و اگر چنانچه مقصود از «اللیل»، تمام شبها باشد، شب زنده داری با اوصافی که این آیات مشخص می‌کند باید در هر شب از شبهای عمر خاتم پیامبران تکرار شود.

ناگفته پیداست، این که مقصود از «اللیل»، یک شب خاص و یا هر شب است، باید بر اساس ضوابط لغت مشخص شود و خواست و ناخواست افراد در آن تعیین کننده نیست.

بنا به ضوابط تعریف شده در لغت، تخصیص و تعمیمی که به این واژه ارتباط دارد، وابسته به نوع «الف و لام اللیل» است. اگر این «الف و لام»، «الف و لام عهد» باشد، مقصود از آن «یک شب خاص» است و اگر چنانچه این «الف و لام»، «الف و لام جنس» باشد، مقصود از آن «هر شب» و «تمام شبها»ست.

بر مبنای «قُمِ اللَّيْلُ إِلَّا قَلِيلًا» تمام شب به جز بخش کمی از آن، مشمول این بیداری است و بر مبنای «نُصِفَهُ أَوْ أَنْقَضَ مِنْهُ قَلِيلًا * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا» این بخش کم، می تواند تا حدود نیمی از شب، گسترش داشته باشد و در این موضوع تفاوتی نمی کند که «الف و لام اللیل» از چه نوع «الف و لامی» باشد.

فعالیت پیامبر رحمت در این بیداری شبانه در خود آیه مشخص شده است. بر اساس عبارت: «أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا»، ترتیل قرآن - آن هم به صورتی کامل - تنها وظیفه ای است که برای پیامبر رحمت در این ساعات بیداری مشخص شده است.

آیه: «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» که در ادامه همین آیات آمده، مشخص می کند که پیامبر رحمت در طول روز فعالیتی بسیار طولانی خواهد داشت که خدای حکیم آن را «طویل» می خواند. این فعالیت نیز به خود آن حضرت اختصاص دارد و هیچ یک از مؤمنان در این فعالیت با او شریک نیستند.

در آیه: «إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا» - که خبر از فعالیت می دهد که توسط خاتم پیامبران به انجام می رسد و یا باید که به انجام برسد - «نهار» همانند «لیل» در «قُمِ اللَّيْلُ إِلَّا قَلِيلًا»، دارای «الف و لام» است و به همین خاطر باید پذیرفت که مقصود از «النهار» نیز یا یک «نهار خاص»، یا «همه نهارها» و یا «هر نهاری» است.

نظم این آیات نشان از آن می دهد که این «الف و لام» از نظر «عهد» و جنس» بودن، با «الف و لام اللیل» در «قُمِ اللَّيْلُ إِلَّا قَلِيلًا» مطابقت دارد. یعنی اگر چنانچه «الف و لام اللیل» در این آیه، «الف و لام عهد» باشد، «الف و لام النهار» نیز «الف و لام عهد» خواهد بود و در غیر این صورت، هر دو «الف و لام»، «الف و لام جنس» می باشند.

در صورتی که این «الف و لامها»، «الف و لام جنس» باشند، باید پذیرفت که خدای حکیم به پیامبرش فرمان می دهد، به خاطر آن که در طول همه روزها تو کار بسیار مهم و طولانی داری باید تمام شبها حد اقل حدود نیمی از شب را بیدار باشی و آن را به ترتیل بگذرانی. ناگفته پیداست که این دو با یکدیگر سازگاری ندارد و یعنی باید پذیرفت که:

مقصود از این «الف و لامها»، «الف و لام عهد» است.

و در نهایت، باید پذیرفت که:

بر اساس فرمان: ﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ پیامبر رحمت تنها در یک شب خاص باید برای انجام فرمان این آیات، به پا خیزد و بر اساس فرمان: ﴿إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْحًا طَوِيلًا﴾ نیز او در یک روز ویژه به این امر اقدام می‌کند و یا باید اقدام کند، که این روز، حتماً روز بعد از آن شب خاص است.

از آن جا که تکلیف ﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ به یک شب خاص اختصاص دارد، باید این مطلب را نیز پذیرفت که:

دستور ﴿قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا﴾، قبل از شروع آن شب خاص، خطاب به خاتم پیامبران صادر شده است.

ادامه آیات نشان می‌دهد که:

در آن شب خاص قرار بوده که امر بسیار عظیمی رخ دهد و برخاستن خاتم پیامبران برای انجام عملی که در این آیات از آنها خبر داده شده مقدمه‌ای برای انجام آن امر عظیم بوده است.

ترتیل قرآن، راهی برای تثبیت فواید خاتم پیامبران

در پایان همین سوره، دو بار خدا به پیامبر رحمت و مؤمنان با فرمان ﴿فَأَقْرءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ﴾^۱ به قراءت قرآن فرمان داده اما او در هیچ آیه‌ای از این سوره و سایر سوره‌ها، به مؤمنان فرمان نداده است تا به «ترتیل» قرآن بپردازند. گویا این تکلیف، تکلیفی بسیار ویژه است.

فراموش نشود، تا به این مرحله از کلام، مخاطب آیات این سوره، شخص خاتم پیامبران است و هیچ یک از مؤمنان با او در این خطاب و خطابها شریک نیستند و صد البته فرمان ﴿... وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا﴾ مانند فرمان: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾^۲، نیز نیست که تمام مؤمنان را شامل شود؛ به گونه‌ای که آنان نیز باید به این دستور عمل کنند.

این اختصاص و انحصار، علاوه بر آن که از خطاب ﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ﴾ دانسته می‌شود، از آیه ﴿إِنَّا سُلِّقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ نیز دانسته می‌شود که خطابش به صورت انحصاری

۱ سوره مزمل/۲۰.

۲ سوره نحل/۹۸.

به شخص خاتم پیامبران است.

اختصاص و انحصار موجود در این آیات، از وقوع واقعه‌ای عظیم در این برهه از زندگانی خاتم پیامبران، خبر می‌دهد؛ به ویژه آن که بلافاصله بعد از فرمان: «... وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً» عبارت: «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» آمده و وجود «إِنَّ» در آغاز این عبارت، برهانی بر این واقعیت است که آن یک، مقدمه‌ای برای این یک است.

«ترتیل» تنها در دو آیه از کتاب خدا به کار رفته است، بدون آن که اشاره‌ای به خوانده شدن قرآن و چگونه خوانده شدن آن داشته باشد؛ یکی در همین آیه و دیگری در آیه‌ای از «سوره فرقان»، که بنا به آیه «سوره مزمل»، پیامبر رحمت باید به فرمان خدا به این امر اقدام کند و در آیه «سوره فرقان»، «ترتیل قرآن» توسط خود خدا انجام می‌شود:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً﴾^۱.

«و آنان که کافر شدند، گفتند: چرا قرآن به صورت یکجا بر او تنزیل نگشته است؟! این گونه تنزیل شده است تا به وسیله اش «فؤاد» تو را تثبیت کنیم و ما آن را با تأکید «ترتیل» کرده ایم».

﴿لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ﴾ در آیه: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً»، یک جمله با فعل مضارع است که نشان می‌دهد، خدا به خاطر «تثبیت فؤاد خاتم پیامبران»، قرآن را به صورت تدریجی نازل و آن را با تأکید «ترتیل» کرده است.

«واو» در «وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً»، «واو عطف» است اما این «واو»، جمله «رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً» را به جمله «لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ» عطف نمی‌کند زیرا این دو جمله از نظر ترکیبی و مفهومی با یکدیگر بسیار متفاوت هستند و برای دو منظور متفاوت ارائه شده‌اند. این «واو»، جمله «رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً» را به حاصل جمله «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» عطف می‌کند که در واقع، حاصلی همانند این آیه شریفه دارد: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا»^۲. بر این اساس، جمله «لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ» نتیجه: «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ...» و نیز نتیجه: «وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً» را مشخص می‌کند و یعنی از این آیه دانسته می‌شود که:

۱ سوره فرقان / ۳۲.

۲ این آیه را می‌توان به عنوان حاصل جمله: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» معرفی کرد که خبر از نزول تدریجی قرآن می‌دهد.

اثر نزول تدریجی قرآن و نیز ترتیل کامل آن توسط خدای جهانیان، «تثبیت فؤاد خاتم پیامبران» است.

بدین ترتیب، در عین آن که مفهوم «ترتیل» برای ما روشن نیست و شاید راهی برای درک این موضوع هم برای ما وجود نداشته باشد که «ترتیل قرآن» به چه صورت انجام می‌شود، این آیات نتیجه این کار را به خوبی برای ما روشن می‌کند و روشن می‌سازد که:

در آن شب خاص، «فؤاد پیامبر رحمت» باید تثبیت شود و برای تثبیت آن، راهی به جز «ترتیل کامل قرآن» و شاید «ترتیل کامل قرآن کامل» وجود ندارد و این «ترتیل» باید توسط خود آن حضرت به انجام برسد.

الف الف و لام اللیل در «فؤاد پیامبران»

«الف و لام اللیل» در «قُمْ اللَّيْلُ إِلَّا قَلِيلًا» «الف و لام تعریف» است و بر این مبنا، «اللیل» در تمام زندگانی خاتم پیامبران به یک شب خاص منحصر می‌شود. این ویژگی می‌تواند راه شناخت هر چه بیشتر این شب را برای محققان هموار کند. البته نباید فراموش شود که:

این شب و اعمالی که باید در آن انجام شود، تنها به خاتم پیامبران اختصاص و انحصار دارد.

شبهایی که در زندگانی خاتم پیامبران از امتیاز ویژه‌ای برخوردار هستند و در کتاب خدا یادی از آنها به میان آمده است، به دو شب خلاصه می‌شود:

۱. «شب قدر» که هر ساله تکرار می‌شود و هم برای خاتم پیامبران ممتاز است و هم برای مؤمنان اگر چه این دو امتیاز با یکدیگر بسیار متفاوت است.
۲. «شب اسراء» که شبی منحصر به فرد و غیر تکراری در زندگانی خاتم پیامبران است و تنها به آن حضرت اختصاص دارد.

مشخصات «اللیل» در «قُمْ اللَّيْلُ إِلَّا قَلِيلًا» تنها با ویژگیهای «شب اسراء» سازگاری دارد. بنا بر این و با توجه به آن چه تا کنون در خصوص این شب گذشته است، باید پذیرفت که:

قبل از آن که «شب اسراء» فرا برسد خدای حکیم به عبد مطیع مرتضایش با نام «مزمّل» خطاب کرد و به او فرمان داد تا که حدود نیمی از شبی را که در پیش دارد، به ترتیل قرآن بپردازد و به او خبر داد که پس از آن، او را به «اسراء» می‌برد و «قولی ثقیل» را به او القا

می‌کند.

ثبیت فؤادی عظیم برای القای قوی ثقیل

خدای حکیم اثر تجلیش را بر کوه، این گونه تعریف کرده است:

﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

«زمانی که موسی به میقات ما آمد و رب او با او سخن گفت، او عرض کرد: ای رب من! به من آن گونه نشان ده که به تو نظر می‌کنم. او فرمود: تو هرگز مرا نمی‌بینی ولیکن به کوه نظر بینداز، پس اگر کوه در جای خود مستقر ماند، پس، تو هم به زودی مرا خواهی دید. پس، وقتی رب او به کوه تجلی کرد، کوه را از هم پاشیده ساخت و موسی با فریادی سخت، بیهوش بر زمین افتاد. پس زمانی که او به هوش آمد، گفت: تو منزهی. من به سوی تو توبه کردم و من اولین ایمان آورندگان هستم.»

مفسران تمام تلاش خودشان را به کار برده‌اند تا اثبات کنند مقصود از «قول ثقیل» در ﴿إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلَيَّكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ قرآن است و خدای حکیم در باره قرآن این گونه آورده است:

﴿لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾^۲

«اگر ما این قرآن را بر کوهی نازل می‌کردیم تو حتماً می‌دیدى که آن کوه از خشیت خدا در خشوع و از هم فروپاشیدگی قرار می‌گیرد. و آن مثالها را ما برای مردم می‌زنیم شاید که آنان به اندیشیدن بیفتند.»
برای آن که با عظمت «فؤاد خاتم پیامبران»، آشنایی مختصری فراهم آید، کافی است به این نکته توجه شود که:

همین قرآن با همین ویژگیها، بر قلب خاتم پیامبران نازل شده است^۳:

۱. سوره اعراف/۱۴۳.

۲. سوره حشر/۲۱.

۳. البته نویسنده این سطور بر آن نیست که از «فؤاد» به جای «قلب» و از «قلب» به جای «فؤاد» تعبیر کند. اما باید توجه داشت که این دو تعبیر، به دو بخش از وجود خاتم پیامبران اشاره داشته باشد و یا به یک بخش، در هر دو

﴿وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ * نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ *

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ﴾^۱

«و به درستی که این تنزیلی از رب جهانیان است. روح الامین آن را با خودش پایین آورده است. نزولش بر قلب تو است تا تواز انذار کنندگان باشی. با زبان عربی مبین نازل شده است.»

این وضعیت قرآن و نزول آن بر کوه‌ها و بر قلب خاتم پیامبران است اما وضعیت «قول ثقیل» از این حدود، بسیار فراتر است و نباید از خاطرها به دور ماند که «ترتیل این قرآن با این عظمت» به عنوان مقدمه‌ای برای «القای آن قول ثقیل به خاتم پیامبران» و برای تثبیت هر چه بیشتر قلب آن حضرت، تعریف شده و نباید فراموش شود که القا کننده هردو، خدای جهانیان و تلقی کننده هردو نیز خاتم پیامبران است.

کلمه، کلمه الله، کلمه من الله، قول، قول ثقیل

در آیه: ﴿... وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً﴾ خدا به پیامبرش فرمان داده است تا قرآن را به صورتی کامل ترتیل کند^۲؛ خواه مقصود از این قرآن، قرآنی کامل باشد و خواه مقصود از آن، آیاتی از قرآن باشد که تا آن زمان نازل شده بود. البته نباید فراموش شود که برای قرآن، یک نزول دفعی وجود دارد که با احتمالی بسیار قوی، این نزول قبل از این تاریخ صورت گرفته است.

بنا بر این و از آن جا که این آیات، خودش آیاتی از قرآن است و قبل از این آیات نیز آیات بسیاری نازل شده است، به هیچ عنوان نمی‌توان اظهار کرد که مقصود از «قول ثقیل» - یعنی قولی که در آینده قرار است نازل شود - قرآن و یا آیه‌ای از قرآن است؛ به ویژه آن که همان گونه که از ادامه بحث روشن خواهد شد، «قول ثقیل» تنها و تنها به یک «قول» اطلاق می‌شود.

مقدمه بودن «ترتیل قرآن» برای «القای قول ثقیل»، بر منبای این آیات، قطعی است و به این جهت، لازم است مشخص شود که «قول ثقیل» چیست که برای القای آن، وجود چنین مقدمه‌ای آن هم برای پیامبری با آن ظرفیت مثال زدنی، لازم است.

۱ صورت، این دو تعبیر، ارتباطی عظیم با یکدیگر دارند و عظمت یکی، گویای عظمت دیگری است.

۱ سورة شعراء/ ۱۹۲ تا ۱۹۵.

۲ این که گفته می‌شود قرآن را به صورتی کامل ترتیل کند، اثر تأکید «ترتیل» در ﴿... وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً﴾ است.

تعبیر: «إِنَّا سَأَلْنَاكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» یک تعبیر تفضیمی است زیرا القا کننده «قول ثقیل» خدای جهانیان و فرد است و در چنین حالتی به کار رفتن جمع متکلم - به ویژه با وجود «إِنَّا» در آغاز این جمله و تبدیل جمله فعلیه به جمله اسمیه، تفضیم در تعبیر را به همراه خواهد داشت. این تعبیر تفضیمی مانند «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ» و مانند «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و مانند «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ» و نیز مانند «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» از عظمت بسیار بالایی خبر می دهد که عمل «القای قول ثقیل به خاتم پیامبران» از آن برخوردار است.

برای آن که تفاوت این تعبیر تفضیمی با تعبیر غیر تفضیمی از همین واژه روشن شود، کافی است به کاربرد دیگری از همین واژه در کتاب خدا مرور گذرایی صورت بگیرد:

«سَأَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ»^۱

«به زودی ما ترس را در قلبهای آنانی می افکنیم که کافر شده اند و این به آن خاطر است که آنان چیزی را شریک خدا ساخته اند که خدا برای آنان سلطانی را نازل نکرده و پناهگاه آنان آتش است، و جایگاه ستمگران چه بد جایگاهی است».

تفاوت مهمی که جمله «سَأَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ» با جمله: «إِنَّا سَأَلْنَاكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» دارد، در وجود و عدم وجود «إِنَّا» در آغاز این دو جمله است. با وجود «إِنَّا» جمله فعلیه به جمله اسمیه تبدیل می شود و تأکید و عظمت بسیاری را با خود به همراه می آورد ضمن آن که بنای اولیه جملات اسمیه به عدم دخالت زمان در این جملات است.

«سَأَلْنَا» یک تعبیر استقبالی خالص و بدون استمرار است و گذشته و حال را شامل نمی شود و تنها خبر از القایی می دهد که در آینده قرار است انجام شود. این عدم استمرار، برهانی قاطع بر این حقیقت است که قرآن و وحی های مربوط به قرآن نمی تواند موضوع «القاء» «إِنَّا سَأَلْنَاكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» باشد. بر این مبنا، هم آیات قرآن را باید از القاهای این آیه، استثنا دانست و هم تمام آن چه به عنوان وحی و در ارتباط با قرآن به خاتم پیامبران نازل شده است.

اختصاص این آیه به القای یک و تنها یک قول، آن هم در آینده، به این مفهوم است که:

تعبیر: «إِنَّا سَأَلْنَاكَ قَوْلًا ثَقِيلًا»، یک وعده است؛ وعده ای از خدای جهانیان برای انجام یک عمل در زمان آینده و نباید از خاطرها به دور ماند که در وعده خدا تخلفی

وجود ندارد.

وجود تنوین در تعبیر «قولاً»، آن را مفرد و نکره ساخته و نشان می‌دهد که مقصود از آن، تنها یک قول تعریف نشده است که این قول، یا قولی کوچک و کم اهمیت و یا قولی بسیار مهم و پر عظمت است.^۱ البته به شرط آن که «قول» با صفت «ثقیل» نیامده باشد زیرا با وجود این صفت - آن هم صفتی که خدای حکیم آن را برای «قول» به کار برده است - باید آن را قول بسیار مهم و پر عظمت و پر باری دانست. شاید بسیاری بر این گمان باشند که «قول ثقیل» چیزی از جنس کلمه و کلام متعارف باشد و شاید بتوان گفت همه مفسران آن را قرآن دانسته‌اند اما باید دانست که در کتاب خدا، «کلمه» برای وجودی مانند حضرت عیسی نیز به کار رفته است:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ...﴾^۲

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید، و در باره خدا نگویید جز آن چه را حق است. مسیح، عیسی بن مریم، فقط پیامبر خدا و «کلمه او» است که آن را به سوی مریم «القا» کرده و روحی است از جانب خدا...».

بر مبنای این آیه، حضرت عیسی «کلمه الله» است؛ کلمه الهی که خدای عالمیان آن را به حضرت مریم «القا» کرده است.

در آیاتی دیگر از کتاب، این تعبیر به صورت «كَلِمَةً مِنَ اللَّهِ» برای حضرت عیسی و به صورت «مُصَدَّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ» برای حضرت یحیی به کار رفته است:

﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ * فَتَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدَّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ * قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِيَ الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ * ... * وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ * ... * إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ * وَكَلَّمْنَا النَّاسَ فِي

۱ این از خواص تنوین است.

۲ سوره نساء/۱۷۱.

الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ * قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرًا قَالَ كَذَلِكَ
اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^۱.

«در آن جا زکریا ربش را خواند. او گفت: ای رب من! به من از جانب خودت «ذریه ای طیب» عطا کن. به درستی که تو شنوای دعا هستی. در حالی که او در محراب به نماز مشغول بود، ملائکه او را ندا دادند که خدا تورا به یحیی بشارت می دهد حال آن که او با «کلمه من الله» تصدیق شده است، «سید» است، «بسیار خوددار» و «پیامبری از صالحان» است. او گفت: ای رب من! از کجا برای من پسری خواهد بود در حالی که پیری مرا فرا گرفته و زن من نیز نازاست. او گفت: این گونه است که خداوند هر آن کاری را که بخواهد انجام می دهد. ... و آن گاه که ملائکه گفتند: ای مریم! به درستی که خدا تورا برگزید و تطهیرت نمود و با وجود زنان دیگری در جهان، تورا انتخاب کرد. ... آن گاه را که ملائکه گفتند: ای مریم! به درستی که خدا به کلمه ای از خودش، به تو بشارت می دهد که نامش «مسیح»، «عیسی ابن مریم» است او در دنیا و آخرت وجیه است و از مقربان به شمار می آید. و با مردم در گاهواره و در هنگام میانسالی سخن می گوید و از صالحان است. او (=مریم) گفت: خدایا از کجا برای من فرزندی خواهد بود در حالی که هیچ بشری با من تماسی این گونه نداشته است. او گفت: خدا این گونه است که هر گونه بخواهد می آفریند. او هر گاه امری را به صورت قطعی اراده کند، پس فقط به آن امر می گوید: باش و آن امر خواهد بود».

این آیات علاوه بر آن که جایگاه حضرت عیسی را به عنوان «كَلِمَةً مِنَ اللَّهِ» و جایگاه حضرت یحیی را به عنوان «مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ» مشخص می کند، خبر از آن می دهد که این دو آفرینش، از نظر نظام عالم ناشدنی بوده و تنها با اراده خاص خدا به انجام رسیده که در پایان این آیات، به این امر بسیار مهم تصریح نیز شده است. بر مبنای این آیه، اراده خدا به مجرد تعلق به هر چیزی، آن چیز به انجام می رسد و فاصله اراده تا انجام شدن، صفر خواهد بود.

البته برای «قول رب» با اراده ای این گونه، باید جایگاه ویژه ای را در نظر گرفت که در همین آیات، در نظر گرفته شده است.

در آیات «سوره مبارکه مریم» ماجرای ولادت همین دو پیامبر به صورتی دیگر تکرار شده است. البته در این آیات دیگر به «کلمه الله» و یا «کلمه من الله» و یا «مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ» بودن این دو پیامبر تصریحی وجود ندارد اما هم در این آیات و هم در آن آیات، به اثر «قول» در این دو آفرینش، اشاره و یا تصریح شده است:

۱ سوره آل ابی طالب (=آل عمران) / ۳۸ تا ۴۷.

«يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا * قَالَ رَبِّ أُنَى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا * قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَى هَيْئٍ وَقَدْ خَلَقْتكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا * ... وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرِيفًا * فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا * قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَانِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا * قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا * قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا * قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَى هَيْئٍ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا * ... ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ * مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۱.

«ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می دهیم که نامش «یحیی» است؛ و پیش از این، همنامی برای او قرار نداده ایم. او گفت: ای رب من! از کجا برای من پسری خواهد بود در حالی زن من نازاست و من از زیادی سن به حال خشکیدگی و ناتوانی افتاده‌ام. او گفت: این گونه رب تو گفته است. آن امر بر من آسان است و او تو را پیش از این آفرید در حالی که چیزی نبود. ... و در این کتاب، ذکری از مریم به میان آور، آن هنگام را که او از خانواده اش جدا شد، و در ناحیه شرقی قرار گرفت. بعد از آن نیز حجابی برگزید تا کاملاً از آنان جدا باشد. پس، ما «روحمان» را به سوی او فرستادیم. آن روح برای او به صورت بشری مجسم شد که بر روی دو پا راه می‌رود. او (= حضرت مریم) گفت: من از توبه خدای رحمان پناه می‌برم، اگر چنانچه تو فردی متقی هستی. او گفت: من رسول رب تو هستم تا که به تو پسری پاک «هبه» کنم. او گفت: از کجا برای من پسری است حال آن که هیچ بشری با من تماس نداشته و من تجاوز کننده نیستم. او گفت: رب تو این گونه گفته که آن کار بر من آسان است و تا آن که من او را آیه‌ای برای مردم قرار دهم و رحمتی از خودمان. و آن امر انجام شده قطعی است. ... آن، عیسی بن مریم است؛ کلام حقی که در آن تردید و مجادله دارند. برای خداوند سزا آن نیست که فرزندی را برگزیند او منزّه است. آن گاه که او در مورد امری به صورتی قطعی اراده کرد، به آن چیز می‌گوید: «باش» و آن چیز «می‌باشد»^۲.

در هر دو مورد به نشدن این کار در نظام آفرینش تصریح شده اما یکی از این دو در این نظام، غیر ممکن است و دیگری غیر ممکن به نظر می‌رسد و به هر حال، خدای حکیم در این آیات به این مطلب

۱ سوره مریم ۷/ تا ۳۵.

۲ یعنی فاصله میان اراده و شدن، صفر است.

تصریح کرده که انجام این دو امر با این ویژگیها، برای او بسیار آسان است و از همان اول باید آنها را به عنوان کارهای انجام شده به حساب آورد: «وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا».

در پایان این آیات و آیات «سوره آل ابی طالب»، با عبارت: «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۱ خدای عالمیان به این حقیقت تصریح کرده که:

انجام این امور و انجام هر امری در عالم، با «قول» مبارک «كُنْ»، قطعی است و یعنی فاصله‌ای میان «اراده» و «قضای خدا» و «شدن»، وجود ندارد.

علاوه بر این آیات، در آیات دیگری از کتاب نیز خدای حکیم به اثر «كُنْ» - که از جنس «قول» است^۱ - در ولادت و ممات، تصریح کرده است:

«هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۲.

او (=خدا) همان است که زنده می‌کند و می‌میراند. پس آن گاه که در مورد امری به صورت قطعی حکم کرد، به درستی که به آن امر می‌گوید: باش. پس، می‌باشد.

به این ترتیب و در این آیات، هم «کلمة الله» و هم «کلمة من الله» تعریف شده و هم اثر «قول» در به انجام رسیدن قضا و اراده‌ای مشخص شده که به خدای حکیم منتسب است. یعنی:

نتیجه این قول خدا و نیز نتیجه القای این کلمه او، ولادت خاص و منحصر به فرد حضرت عیسی و نیز حضرت یحیی است.

الف الف تفسیر

کلمه کوچکترین جزء یک جمله است. گاهی لازم است تا چند کلمه کنار هم گذاشته شود تا از آنها جمله کاملی به وجود آید. همین وضعیت برای «قول» و «جمله» نیز وجود دارد. بر این پایه‌ها، عظمت قولی را که بر اساس «إِنَّا سَأَلْنَاكَ عَلَيْنَا قَوْلًا ثَقِيلًا» قرار است به پیامبر رحمت القا شود، تنها خدای عالمیان و آنانی می‌دانند که خدای حکیم آگاهشان کرده است.

۱ این مطلب، از تعبیر: «يَقُولُ لَهُ كُنْ» دانسته می‌شود.

۲ سوره غافر/۶۸.

«ثقیل» در قرآن در دو مورد به کار رفته است: یکی آیه مورد بحث و دیگری در آیه‌ای که از قیامت بحث می‌کند:

﴿إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا﴾^۱

«اینان زودگذر را دوست می‌دارند و «روز ثقیلی» را پشت سر خودشان رها می‌کنند».

در آیه‌ای دیگر از کتاب، علت این نام گذاری مشخص شده است. بر این اساس، به این خاطر به آن روز «ثقیل» گفته شده است که در تمام آسمانها و زمین این روز ایجاد سنگینی می‌کند:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقَلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً...﴾^۲

«از تو در مورد آن ساعت مشخص پرسش می‌کنند که آن زمان در چه وقتی لنگر می‌اندازد؟ بگو: علم آن فقط نزد رب من است، از وقت آن ساعت به جز او وجود دیگری پرده بر نمی‌دارد. در آسمانها و زمین آن ساعت سنگینی می‌کند. آن ساعت فقط به صورت ناگهانی به شما می‌رسد...».

خدای حکیم از انسانها و جنیان با واژه «ثقلان» تعبیر کرده است:

﴿سَنَفُوعُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾^۳

«ای «ثقلان»! به زودی به کار شما می‌پردازم. پس، شما دو تا به کدام يك از آلاء ربّتان تکذیب می‌کنید؟!»

پیش از این در خصوص «کلمه» و «کلمة الله» و «کلمة من الله» و «القای کلمه» و «القای قول» بحثهایی مطرح شد و مطالبی نیز از اثر «قول» در آفرینش حضرت یحیی و حضرت عیسی و به طور کلی از آفرینش هر اثری در عالم، ارائه شد اما از اثر «قول ثقیل» در آفرینش بحثی به میان نیامد اما باید پذیرفت و دانست که:

«قول ثقیل» به هر صورتی در آفرینش اعمال و القا شود و هر اثری از آن آفریده شود، عنوان

«ثقیل» - و به تعبیر قرآنی، عنوان «ثقل» - را بر اثر حاصله باقی خواهد گذارد.

نباید البته از خاطرها به دور ماند که:

۱. سوره انسان / ۲۷.

۲. سوره اعراف / ۱۸۷.

۳. سوره رحمان / ۳۱ و ۳۲.

«قول ثقیل» در تمام آفرینش یک قول بیشتر نیست که آن «قول» با فخامت هر چه بیشتر از سوی خدای جهانیان به خاتم پیامبران القا می شود و اثری که از این القا پدید می آید، «ثقیل» و «ثقل» است؛ ثقلی است که به خاتم پیامبران نسبت داده می شود.

القائے قول ثقیل و ناشئ للیل

«نشو» و «نما» برای فارسی زبانان نیز تعابیر شناخته شده ای است تا چه رسد به آنان که عرب زبان هستند. در «نشو» سخن از ایجاد و در «نما» سخن از رشد مطرح است.

تعبیر «انشاء» یکی از تعابیر پر کاربرد کتاب خداست و برای مفهومی مانند «خلقت» به کار می رود:

﴿وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُم مِّنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخِرِينَ﴾^۱.

«و رب تو غنی و رحمت کننده است. او اگر بخواهد شما را می برد و هر که را بخواهد پس از شما جانشین می کند؛ همان گونه که او شما را از نسل گروهی دیگر «انشاء» کرد».

این تعبیر، برای خلقت همه انسانها نیز کاربردی است:

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ...﴾^۲.

«و او همان خداوندی است که شما را از یک جان آفرید...».

این تعبیر هم برای خلقت اولیه به کار می رود و هم برای احیای بعد از موت:

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَبِيٍّ خَلَقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾^۳.

«و او برای ما مثالی زد و آفرینش خودش را فراموش کرد. او گفت: چه کسی این استخوانها را زنده می کند در حالی که آنها همه پوسیده اند؟! بگو: همان فردی آنها را زنده می کند که برای بار اول آنها را «انشاء» کرد و او به هر آفرینش به خوبی آگاه است».

۱. سوره انعام/۱۳۳.

۲. سوره انعام/۹۸.

۳. سوره یس/۷۹.

در این آیات و در آیات بسیار دیگری از کتاب خدا، تعبیر «انشاء» برای آفرینش به کار رفته و «انشاء» فعلی از باب افعال و یک مفعولی است. بنا بر این، فعل مجرد این ماده، به صورت لازم به کار می‌رود. یعنی «ناشئة» - که اسم فاعل از «نشأ» است - به معنی «پدید آمده» و یا «به وجود آمده» است.

در آیاتی از «سوره مبارکه مؤمنون»، دو تعبیر «انشاء» و «خلق» در کنار هم و در مقایسه با هم به کار رفته است که می‌تواند راهنمای بسیار مناسبی برای فهم هر چه بهتر این واژه باشد:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا
الْنُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ
أَنشأناه خلقًا آخرَ فتبارك الله أحسن الخالقين﴾^۱.

«و به تحقیق که ما انسان را از چکیده‌ای از گل آفریدیم. سپس او را نطفه‌ای در قرارگاهی قرار دادیم که با مکان و ارزش است. سپس ما «نطفه» را «علقه» ساختیم و پس از آن، «علقه» را «مضغه» آفریدیم. پس از آن، «مضغه» را «استخوان» آفریدیم. بعد از آن، «استخوان» را با «گوشت» پوشش دادیم و بعد از آن، «خلق» دیگر را «انشاء» کردیم. پس هماره است برکت «الله» که برترین آفرینندگان است.»

در حالی که برای تمام مراحل آفرینش، تعبیر «خلقت» به کار رفته برای آفرینش «روح»، تعبیر «انشاء» به کار رفته و این در حالی است که از خود «روح» با تعبیر «خلق آخر» یاد شده است.

این امتیاز البته تنها امتیاز این تعبیر نیست. تعبیر «ناشئة» در حالی که «اسم فاعل» است، از یک مفهوم مفعولی برخوردار است و به معنای «مخلوق» به کار می‌رود اما باید دانست، تفاوت بسیاری میان تعبیر «ناشئة اللیل» و «مخلوق اللیل» وجود دارد.

«ناشئة اللیل» با «القای قول ثقیل» ارتباطی عظیم دارد و این ارتباط از وقوع آیه: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾ بعد از ﴿إِنَّا سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ و جایگاه «إِنَّ» در این آیه، به خوبی دانسته می‌شود. بر این مبنا، «... نَاشِئَةُ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» به منزله علت «... سَأَلْنَا عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» است. یعنی:

«ناشئة اللیل» در اثر «القای قول ثقیل» ایجاد می‌شود.

وجود این آیه بعد از آن آیه با وجود «إِنَّ»، علاوه بر این دلالت بسیار مهم، گویای چند نکته دیگر در رابطه با موضوع بحث نیز هست:

۱. ایجاد کننده «ناشئة اللیل» - که همان «مُنْشِئُ نَاشِئَةٍ» است - القا کننده قول ثقیل است.
۲. «قول ثقیل» در همان شبی القا می شود که خدا به پیامبرش فرمان داده است تا حدود نیمی از شب را به ترتیل قرآن بگذرانند.
۳. «الف و لام اللیل» در تمام این آیات، «الف و لام تعریف» است و به یک شب معین و مشخص اشاره دارد.
۴. بدون در نظر گرفتن این واقعیت که «ناشئة اللیل» اثر القای «قول ثقیل» خدای عالمیان است، نفس به کار رفتن تعبیر «ناشئة» برای چنین وجودی، خبر از عظمت بسیاری می دهد که این وجود از آن برخوردار است.

ناشئة اللیل

تجزیه و ترکیب آیات، همیشه به این صورت نیست که یک صورت و یک وجه بیشتر نداشته باشد بلکه اقتضای متنی که به عنوان یک متن ادبی معرفی می شود که از نظر فصاحت و بلاغت در بالاترین حد قرار دارد این است که تجزیه و ترکیبهای مختلفی برای جملات آن قابل ارائه است که صد البته این به مفهوم درست بودن همه آنها نیز نیست. این راه البته شاید یکی از راههای دسترسی به مفاهیم مختلف قرآنی نیز باشد.

روزی به پدر، سرور و استاد عزیزم آیه الله حاج شیخ محمد رضا جعفری عرض کردم: من از آیه **﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾** این گونه دریافت کرده ام که آن چه در دل شب در ذهنها تثبیت می شود، اثر پایاتری دارد و به این سبب، مدتهاست برای خواندن درسهای ضروری دانشگاه از این روش استفاده می کنم، اول شب می خوابم و بعد بیدار می شوم و در دل شب درس می خوانم. استادم مرا تشویق کرد و فرمود: درک خوبی است.

ترکیب «ناشئة اللیل»، ترکیب عجیب و نسبتاً پیچیده ای است اگر چه پیچیدگی خاصی در آن مشاهده نمی شود. این ترکیب، یک مضاف و مضاف إليه است و یعنی باید برای «اللیل» «ناشئة» ای را در نظر گرفت. در چنین حالتی - با توجه به مفاهیمی که برای «ناشئة» گفته می شود - «ناشئة اللیل» به بخش آغازین شب اطلاق می شود.

حال اگر چنانچه قرار باشد، ترکیب به همین صورت و به همین سادگی و بساطت مورد نظر قرار گیرد، باید برای «اللیل» وجود عینی پر عظمتی تعریف شود زیرا که خدای حکیم در آیه، «ناشئة اللیل» را به عنوان وجودی تعریف کرده که آثار بسیار عظیمی دارد که ایجاد این آثار عظیم، حداقل در زندگانی خاتم پیامبران قطعی و در آیه از آن، بحث شده است: **﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾**. ناگفته پیداست

که در چنین حالتی نمی‌توان «اللیل» را ظرف دانست؛ آن هم ظرف با ویژگیهایی که تا کنون در کتابها برایش تعریف شده است.

این ترکیب، به صورتهای دیگری نیز ممکن است مورد تحلیل قرار بگیرد. بر اساس یکی از این تحلیلها، «ناشئة اللیل» یعنی «وجودی که در شب ایجاد می‌شود». در چنین حالتی، یا باید کلمه‌ای را در تقدیر گرفت و یا باید ادعا کرد که این ترکیب از نوع «اضافه مظهر به ظرف» است.

در تحلیل دیگری از این ترکیب، تعبیر «ناشئة اللیل»، به عنوان «اضافه صفت به موصوف» و یا «اضافه موصوف به صفت» مورد نظر قرار می‌گیرد. در ترکیب اول، «اللیل» موصوف و «الناشئة» صفت و یعنی این ترکیب به مفهوم «لیلی است که ناشئه است». در این حالت باید پذیرفت که:

«یک لیل مشخص» پس از «القای قول ثقیل»، صفت «ناشئة» را به خود می‌گیرد و یعنی

در اثر «القای قول ثقیل و با عظمت به خاتم پیامبران»، «این لیل» ایجاد می‌شود.

در ترکیب به روش دوم، «الناشئة» موصوف و «اللیل» صفت آن است. در این حالت، ترکیب «ناشئة اللیل» به مفهوم «ناشئه‌ای با صفت لیل» است. در صورت صحت چنین ترکیبی، باید پذیرفت:

آن چه به دنبال «القای قول ثقیل» بر خاتم پیامبران ایجاد می‌شود، ناشئه‌ای با صفت اللیل است که در این صورت، به ناشناخته ماندن این ناشئه و محو بودن آثار او نیز اشاره شده است.

خدای حکیم در آیه‌ای از کتابش به این حقیقت اشاره کرده است:

﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَلَّنَاهُ تَفْصِيلًا﴾^۱

«و ما «شب» و «روز» را دو آیه قرار دادیم. پس ما آیه «شب» را محو کردیم و آیه «روز» را سبب دیدن قرار دادیم تا آن که فضلی از رب‌تان را به دست آورید و تا آن که عدد سالها و حساب را بدانی و تمام چیزها را ما به صورتی کامل، تفصیل دادیم».

به هر حال و با وصفی که گذشت، در هر دو حالت، می‌توان میان «ناشئة» و «اللیل» رابطه‌ای همانی نوشت و یا این دو را با ارتباطی ویژه مورد بررسی قرار داد.

این دو ترکیب، البته ترکیب مختاری است که بسیاری از مفسران بدون ذکر ریشه آن، آن را طرح

کرده‌اند. بعضی از این دانشمندان، از قول ابن عباس و ابن زبیر، در این خصوص، این گونه آورده‌اند:

«... رَوَى ابْنُ أَبِي مُلَيْكَةَ، قَالَ سَأَلْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ وَابْنَ الزُّبَيْرِ عَنِ نَاشِئَةِ اللَّيْلِ، فَقَالَ: اللَّيْلُ كُلُّهُ نَاشِئَةٌ»^۱.

«... ابن ابی ملیکه این گونه روایت کرده که از ابن عباس و ابن زبیر در خصوص «ناشئه اللیل» پرسیدم، او گفت: تمام لیل ناشئه است».

نکته بسیار مهم در خصوص این دو ترکیب این است که:

در هر دو حالت از این تحلیل، یعنی در حالتی که این ترکیب اضافه صفت به موصوف و یا اضافه موصوف به صفت باشد، «اللیل»، موجودی معرفی و مشخص و بلکه موجودی منحصر به فرد است.

واژه «ناشئه»، مؤنث و واژه «اللیل» مذکر است و نباید فراموش شود که صفت و موصوف در مذکر و مؤنث بودن، باید از یکدیگر تبعیت کنند. این خود به آن مفهوم است که با «اللیل» معامله مؤنث شده و در این صورت باید پذیرفت که این واژه بر وجودی دلالت دارد که آن وجود، مؤنث است. فراموش نشود، ضمیری که به این مضاف و مضاف الیه - که در واقع صفت و موصوف است - ارجاع داده می‌شود، نیز ضمیر مفرد مؤنث منفصل و یعنی «هی» است.

همان گونه که در ترکیبهای مختلف «ناشئه اللیل» مطرح شد، «الف و لام اللیل» در «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» در هر حالتی «الف و لام عهد» است و یعنی «اللیل» یک شب مشخص و معین است. مهمترین که این موضوع، خودش می‌تواند برهانی برای این واقعیت نیز باشد که «الف و لام اللیل» در «فَمَ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا» نیز «الف و لام عهد» است.

فراموش نشود که:

«اللیل» به دنبال «القای قول ثقیل به پیامبر رحمت»، جامه وجود را بر تن کرده و به همین سبب، انتساب «اللیل» به خاتم پیامبران مسلم است و تردید نخواهد پذیرفت. در نهایت و در صورت صحت هر یک از این ترکیبها، باید پذیرفت:

«ناشئه اللیل»، «اللیل» و یا «ناشئه»، به وجود مؤنث، ممتاز و منحصر به فردی اشاره می‌کند که پدیداری و آفرینش او وابسته به «القای قول ثقیل» به خاتم پیامبران است.

سازگاری تمام وکمال ناشئه اللیل با المنزل

«أَشَدُّ وَطْئًا» در آیه: «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلًا» از هماهنگی عظیمی خبر می‌دهد که میان «ناشئه اللیل» و خاتم پیامبران وجود دارد؛ هم او که خدایش در آغاز سوره او را با ندای «يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ» مورد خطاب قرار داده است.

ترکیب «أَشَدُّ وَطْئًا»، در کتاب خدا، ترکیبی یگانه است اما ترکیبهای مشابهی برای این ترکیب وجود دارد که می‌تواند در فهم هر چه بهتر این تعبیر، کمک کند. یکی از این ترکیبها، «لِيُؤَاطِئُوا» است:

﴿إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۱.

«عمل «نسیء» فقط افزایشی در کفر است. آنان که کافر شده‌اند، به وسیله این عمل، گمراه می‌شوند. آنان در یک سال آن را حلال می‌شمارند و در یک سال، آن را محرم قرار می‌دهند؛ تا به این وسیله، آنان تعداد این ماه‌ها را با تعداد ماه‌هایی مطابق سازند که خداوند آنها را محرم ساخته است. به این ترتیب، آنان محرم ساخته شده‌های خدا را حلال می‌سازند. اعمال بد آنان برای آنان زینت داده شده است و خداوند قوم کافران را هدایت نمی‌کند».

و خدا از روز آفرینش آسمانها و زمین، تعداد ماه‌های حرام را چهار ماه قرار داده است:

﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ...﴾^۲.

«به درستی که تعداد ماه‌ها نزد خدا دوازده ماه است که در کتاب خدا از روزی ثبت بود که او آسمانها و زمین را آفرید. چهار ماه از آنها، ماه‌های حرام است. این دین «قیم» است. پس در آنها به خودتان ظلم نکنید...».

عبارت: «يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا» روش افرادی را توضیح می‌دهد که به عمل «نسیء» اقدام می‌کردند. آنان یک ماه مشخص را در یک سال، ماه حرام قرار می‌دادند و در سالی دیگر، آن را غیر حرام به حساب می‌آوردند. این تعبیر به خودی خود، نشان دهنده این حقیقت است که این افراد، در عدد ماه‌های

۱ سوره توبه / ۳۷.

۲ سوره توبه / ۳۶.

حرام دخل و تصرفی نمی‌کردند. این در حالی است که در ادامه و با تعبیر: ﴿لِيُؤَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ﴾ نیز به این موضوع تصریح شده است.

تطابق عددی ماه‌هایی که این افراد آنها را ماه حرام قرار می‌دادند با تعداد ماه‌هایی که خدا آنها را محرم قرار داده است، از تعبیر: ﴿لِيُؤَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ﴾ به خوبی دانسته می‌شود و این مطلب، اثر تعبیر: ﴿لِيُؤَاطِئُوا﴾ است. بر این مبنا، تعبیر: ﴿﴾ از تطابق عدد چهار برای ماه‌های حرام الهی و عدد چهار برای ماه‌های حرام کافران گمراه، خبر می‌دهد.

در یکی از روایت‌های بسیار پرتکرار - که در حد متواتر در میان فریقین نقل شده - نیز این تعبیر به کار رفته و به گونه‌ای به کار رفته است که می‌توان به راحتی هر چه تمام‌تر و به خوبی، با مفهوم آن آشنا شد. این فرمایش از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«... لَوْ مَاتَ بَيْنَكَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَبْعَثَ فِيهِ رَجُلًا مِنْ وُلْدِي، يُؤَاطِئُ اسْمَهُ اسْمِي، يَنَالُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مُلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا»^۱.

«... اگر از عمر دنیا فقط یک روز مانده باشد، حتماً خدا آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا در آن روز، مردی از فرزندان مرا مبعوث کند؛ مردی که اسم او اسم من است. او زمین را از قسط و عدل پر می‌کند همان گونه که از ظلم و جور پر شده است».

تعبیر «يُؤَاطِئُ اسْمَهُ اسْمِي» به این مفهوم است که نام وجود مبارک حضرت مهدی - که خدا باقیمانده غیب او را بر ما ببخشد - همان نام مبارک خاتم پیامبران است. این مفهوم از واژه «یواطئ» دانسته می‌شود. در آیه: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾ خبر از آن داده شده که «ناشئة اللیل» با شخص خاتم پیامبران سازگار است اما باید توجه داشت که سازگاری این دو وجود، از سازگاری این دو نام و از سازگاری و تطابق آن دو عدد، بسیار فراتر و به گونه‌ای است که خدای حکیم برای آن تعبیر «هِيَ أَشَدُّ وَطْأً» را به کار برده است. یعنی:

«ناشئة اللیل» جان خاتم پیامبران است. حال اگر چنانچه پیامبر رحمت، مژمل باشد او مژمل است، اگر مدثر باشد او مدثر است، اگر احمد باشد او احمد است، اگر محمد باشد او محمد است، اگر طه باشد او طه است، اگر یس باشد او یس است، اگر ذکر باشد او ذکر است، اگر عبد الله باشد او عبد الله است، اگر نون باشد او نون است و اگر چنانچه قلم باشد او نیز قلم است، اگر مصطفی باشد او مصطفی است و اگر چنانچه مرتضی

باشد او نیز مرتضی است.

همین هماهنگی از طرف «ناشئة اللیل» نیز وجود دارد، اگر او راضیه و مرضیه باشد، خاتم پیامبران نیز راضی و مرضی است و اگر چنانچه او صدیقه باشد، پیامبر رحمت نیز صدیق است و اگر چنانچه او مطهره باشد، پیامبر رحمت نیز مطهر است و بالاخره هر صفت حسنی برای «ناشئة اللیل» وجود داشته باشد، برای پیامبر رحمت نیز وجود خواهد داشت.

تعبیر «هِيَ أَشَدُّ وَطْأً» مطلق است و در آن معین نشده که سازگاری «ناشئة اللیل» با پیامبر رحمت از چه نظر و از چه نظرهایی است و به همین جهت، باید پذیرفت که:

سازگاری «ناشئة اللیل» با خاتم پیامبران در تمام جهات، «اشد» است؛ آن هم «اشد»ی که خدای جهانیان - که آفریدگار عالمیان است - آن را «أَشَدُّ وَطْأً» می خواند.

«اشد» می تواند صفت تفضیلی و یا صفت عالی باشد. در حالت اول باید مشخص کرد که «ناشئة اللیل» از چه چیزی با جان خاتم پیامبران سازگارتر است و در حالت دوم باید پذیرفت که او از هر چیزی با جان خاتم پیامبران سازگارتر است.

تعیین این که چه چیزی با جان خاتم پیامبران سازگار و یا سازگارتر است تنها و تنها باید توسط خدای جهانیان صورت بگیرد. او هم «ناشئة» را به خوبی می شناسد و هم «اللیل» را و هم خاتم پیامبران را و در عالم، تنها او و آنانی از این علم آگاهی دارند که خدای حکیم آنان را آگاه کرده است. دیگران - هر که باشند و هر چه باشند - از این علم بهره ای ندارند تا بتوانند آستین همتشان را بالا بزنند و از سوی خودشان تعیین کنند که چه چیز و یا چه فردی با خاتم پیامبران سازگاری دارد و یا از دیگران با او سازگارتر است.

در کتاب خدا هر جا لازم بوده، خدای حکیم خودش موارد مورد مقایسه را معرفی کرده و یافتن آن را به عهده خوانندگان نگذاشته است. برای نمونه، در آیه: ﴿عَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾^۱ «آیا آفرینش شما «شدیدتر» است یا آسمانها؛ آسمانهایی که خدا آنها را بنا کرده است»؟! خدای حکیم این مقایسه را میان مخاطبان و آسمانها انجام داده است.

در آیه ای دیگر از کتاب، به این صورت آمده است:

﴿كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَآكُفَّرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا...﴾^۱.

«مانند آنان که پیش از شما بودند. آنان از شما قدرتشان قویتر و اموال و اولادشان بیشتر بود...».

حال اگر چنانچه چنین قیدی ذکر نشده باشد، یا باید از جمله با وضوح هر چه تمامتر قابل استخراج باشد که در حکم ذکر، تلقی شود و یا باید آن را «صفت عالی» دانست:

﴿فَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنكِيلًا﴾^۲.

«پس در راه خداوند مقاتله کن که جز بر نفس خویش مکلف نشده‌ای و انگیزه مؤمنان را برانگیزان. چه بسا که خداوند مقابل آسیب کافران سد ایجاد کند و خداوند بالاترین قدرت و بالاترین شکنجه و عذاب را داراست.».

ممکن است ادعا شود از جملات قبل از عبارت ﴿وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنكِيلًا﴾ در آیه می‌توان به این باور رسید که خدا «بأس» و «تنکیل» خودش را با کافران مقایسه کرده که در این صورت، باید «أشد» را صفت تفضیلی و در مقایسه با کافران دانست و در غیر این صورت، باید پذیرفته شود که هر دو «أشد» در این آیه، «صفت عالی» است.

به دلایلی چند، «أشد» و «أقوم» در آیه: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾ «صفت عالی» است: اولاً در این آیه و آیات قبل و بعد، چنین قید و قرینه‌ای وجود ندارد که مشخص کند «ناشئة اللیل» از چه فردی و از چه چیز یا چیزهایی با پیامبر رحمت سازگارتر است. ثانیاً هیچ وجودی جز خدا و آنان که خدا آگاهشان کرده است از «ناشئة اللیل» و از پیامبر خدا آگاهی ندارد تا بتواند چنین تعیینی را در این خصوص انجام دهد و ثالثاً «ناشئة اللیل» یک وجود منحصر به فرد در تمام عالم است و با هیچ وجودی قابل مقایسه هم نمی‌باشد و رابعاً هیچ وجودی از عالمیان، به جز آنان که خدای حکیم آنان را جان پیامبر رحمت خوانده، با خاتم پیامبران قابل مقایسه نیست که با فردی قابل مقایسه باشد که خدای رحمت او را در رابطه با پیامبر رحمت، «أشدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً» خوانده است.

بنا بر این، باید پذیرفت:

«ناشئة اللیل» از هر نظر با خاتم پیامبران، سازگارترین است؛ سازگارترین وجود در تمام عالمیان؛ سازگارترینی که با امضای خداوند سازگارترین است.

۱ سوره توبه / ۶۹.

۲ سوره نساء / ۸۴.

در ادامه، خدای عالمیان «ناشئة اللیل» را با وصف دیگری ستوده که وصف عظیمی است: ﴿... هِيَ... أَقَوْمٌ قَيْلًا﴾. این عبارت که عبارت پایانی این آیه است، با استحکام هر چه بیشتری آیه: ﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قَيْلًا﴾ را به آیه: ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا﴾ متصل می‌کند و به روشنی هر چه تمامتر خبر از این واقعیت می‌دهد که:

ایجاد کننده «ناشئة اللیل» همان «قول ثقیلی» است که خدای حکیم پس از آن که وعده القایش را به خاتم پیامبران داد، آن را به آن حضرت القا کرد.

ولادت ثقلین

«ثقلین» تعبیر بدیع و عظیمی است که در کلام خاتم پیامبران برای اولین بار برای «قرآن» و «عترت» به کار رفته است. در کتاب خدا برای تعبیر از دو گونه از آفریده‌های خداوند - که جن و انس باشند - از این تعبیر استفاده شده است:

﴿سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ * فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ﴾^۱.

«ثقلان» و «ثقلین»، تشبیه است و در تشبیه و جمع، حتماً سنخیت و جنسیت مشترک لازم است. یعنی تا جنس قرآن و عترت و نیز تا جن و انس جنس مشترکی نداشته باشند، نمی‌توان با تعبیر «ثقلان» میان آنها را جمع کرد.

بقای تعبیر «ثقلین» به بقای هر دو «ثقل» است و اگر چنانچه یکی از این دو «ثقل» همیشگی باشد، دیگری نیز همیشگی است و نیز باید حکم به عدم جدایی آنها از یکدیگر نیز کرد. این مطلب، البته دلالت کاربرد تعبیر تشبیه است حتی اگر به عدم جدایی آنها تصریح نشده باشد، تا چه رسد به آن که در کلام خاتم پیامبران به این امر مهم تصریح نیز شده است.

کتاب خدا، برای همیشه وجود دارد و برای همیشه کتاب خداست و باید حکم کرد که «اهل بیت پیامبر رحمت» نیز برای همیشه وجود دارند و برای همیشه «اهل البیت» هستند، نه تنها برای برهه خاص و کوتاهی از زمان. یعنی نفس کاربرد تعبیر «ثقلین» برای این دو وجود، به معنای آن است که پیامبر خدا از وجود دست کم یک نفر از «اهل البیت» در هر زمان و در کنار «کتاب خدا»، خبر داده است.

پیش از این مطرح شد که آیات «سوره مزمل» از ولادت «ثقلین» بحث می‌کند. آیه: ﴿أُورِدُ عَلَيْهِ وَرَثَةَ الْفُرْقَانِ تَرْبِيًّا﴾ از ولادت قرآن و آیات: ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا * إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قَيْلًا﴾ از

ولادت «ناشئة اللیل» بحث می‌کند که «ام الأئمة النجبا» و «ام ابیها» ست.

این آیات نشان از آن می‌دهد که:

سنخیت و اتحاد جنسیت عظیمی نیز در منشأ «ثقلین» وجود دارد. قرآن «قول الله» است و «ناشئة اللیل» نیز «قول الله» است که خدای حکیم با وصف «ثقیل» آن را توصیف کرده است.

نباید از خاطرها به دور ماند که:

تمام مفسران - و شاید بتوان ادعا کرد که حتی بدون یک استثنا - تلاش کرده‌اند تا این گونه وانمود کنند که مقصود از «قول ثقیل» در «إِنَّا سَأَلْتِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا»، قرآن است و صد البته که قرآن نمی‌تواند موعود این آیه باشد اما این تلاشها نشان از آن می‌دهد که نزد این دانشمندان، منشأ قرآن، «قول ثقیل» است.

به هر حال، این سخنان درست باشد یا نادرست، آیه: «إِنَّا سَأَلْتِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» تنها آیه‌ای از قرآن است که می‌تواند روشنای کاربرد تعبیر «ثقلین» در کلام خاتم پیامبران باشد و یعنی از هدایت همین آیه در کنار «حدیث ثقلین» نیز می‌توان به این حقیقت دست یافت که:

«ناشئة اللیل» وجود مبارک حضرت زهراى مرضیه، ام الأئمة النجبا و ام ابیهاست - که سلام و صلوات خدا بر یکایک آنان باد - و این آیه از ولادت آن حضرت خبری روشن می‌دهد.

جایگاه حضرت خدیجه کبری در این آیت

حضرت مریم مادر حضرت عیسی است و خدا حضرت عیسی را از حضرت مریم و بدون پدر آفریده است. او «کلمة الله» است؛ کلمة الاهی که خدا او را به حضرت مریم القا کرده است:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلَّمْتُهُ الْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ...»^۱

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید، و در باره خدا جز آنچه حق است نگویید. مسیح، عیسی بن مریم، فقط پیامبر خدا و «کلمه او» است که آن را به سوی مریم افکنده و روحی است از جانب خدا پس به خدا و پیامبرانش ایمان آورید و نگویید: سه گانه است. از این سخندست بکشید که برای شما بهتر است. «الله» فقط معبودی یگانه است. او منزّه از آن است که برای او فرزندی باشد...».

این آیه علاوه بر آن که روشنگر جایگاه حضرت مسیح و ارتباط عظیم او با خدای جهانیان است، جایگاه حضرت مریم را نیز تعریف می‌کند. او پذیرشگر «کلمه الله» است؛ همان کلمه الهی که خدا القایش کرده است. بخشی از عظمت حضرت مریم به «تلقى کلمه الله» ارتباط می‌یابد.

حضرت زهراى مرضیه، فرزند رسول خدا و حضرت خدیجه کبراست که به دنبال «القای قول ثقیل» به خاتم پیامبران، لباس بشری برتن کرده است: ﴿إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا * إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾. بنا براین، نمی‌توان از جایگاه حضرت خدیجه در «القای قول ثقیل» چشم پوشی کرد؛ جایگاهی که در ماجرای حضرت عیسی تمام آن به حضرت مریم اختصاص یافته است.

یعنی این نکته را نیز باید پذیرفت که:

«قول ثقیل» به حضرت خدیجه کبری نیز القا شده است؛ خواه این القا بدون واسطه و توسط خدای جهانیان صورت گرفته باشد و خواه توسط خاتم پیامبران این «قول ثقیل» به آن حضرت القا شده باشد.

شاید آخرین آیه از «سوره تحریم» به این مطلب اشاره داشته باشد. آن جا که «تصدیق به کلمات رب» یکی از بزرگترین ویژگیهای حضرت مریم شمرده شده است و باید باور داشت که این «کلمات رب» تمام یا بخشی از «قول ثقیل» است و «تصدیق» آن، پذیرش «کلمات رب» پس از القای آن است:

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَةً فِرْعَوْنَ ... * وَمَرْيَمَ ابْنَةَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَدَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا مِنَ الْقَانِتِينَ﴾^۱.

«و خداوند زن فرعون را به عنوان ضرب المثل مردمان مؤمن معرفی کرده است. ... و نیز مریم دختر عمران را، همان کسی که خود را پاکدامن نگاه داشت و در او از روح خود دمیدیم و «کلمات رب خود» و کتابهای او را تصدیق کرد و او از «قانتان» بود.»